روش علمى شهيد ثانى در رجال و حديث

محمدحسن ربانى

شهيد ثانى را بايد پايه گذار مكتبى رجالى دانست كه در طول تاريخ فقه مورد توجه فقيهان بوده و در دوره اخير نيز مرحوم آيةاللّه خوئى برخى از امتيازات اين مكتب فقهى را برتابيده و درنظر داشته است. شهيد ثانى برخلاف فقهاى متقدم و حتى علامه حلى در مبانى فقهى بسيار مى انديشيده و از تمسك به هر روايتى پرهيز مى كرده است. او در استدلال هاى خود شيوه علمى بسيار محدود و سخت گيرانه اى داشته كه از علامه حلى هم شديدتر بوده است.

بى ترديد شهيد ثانى در مصادر فقه بر كتاب و سنت تكيه داشته و همچون ساير فقيهان آن دو را از مصادر فقهى برمى شمرده است. حتى عقل نيز در مواردى مورد احتجاج شهيد بوده كه مورد خاصى است و بايد بررسى شود, اما تمايل چندانى به اجماع نداشته و آن را از مصادر نمى شمرده است. به هرحال شهيد ثانى در شيوه استنباط احكام از روايات به نكاتى توجه داشته است:

پايبندى به تنويع روايات

روشن است كه متقدمان و متأخران شيعه به گونه اى متفاوت باهم حديث را تقسيم مى كرده اند; حديث متقدمان را به گونه ثنايى صحيح يا ضعيف مى دانسته اند, در حالى كه متأخران حديث را چهار قسم مى شمرده اند. متقدمان تا دوره علامه حلى بر احراز صدور روايت از معصوم مى كوشيده اند, در حالى كه متأخران بر سند تكيه مى كرده اند و سند را برمى رسيده اند و تنها آن را راه احراز صدور روايت از معصوم مى دانسته اند. شهيد نيز رويكرد متأخران را پذيرفته بود. فقيهان بعد نيز به تقسيم بندى حديث بر چهار نوع توجه مى كردند. اين تقسيم بندى را علامه حلى و استادش احمدبن طاووس حلى ابداع كرده بودند. علامه در مقدمه منتهى المطلب حديث را چهار قسم كرده و در منتهى المطلب, تذكرة الفقهاء و مختلف الشيعه براساس آن سير كرده است. علت اينكه علامه حلى روش قدما را رها كرد و به سندشناسى پرداخت, هجوم و حمله ده ها و صدها حديث موضوع و مجعول بود كه در مراكز علمى گسترده شده بود. فقهاى شيعه نيز چاره اى جز بررسى علمى احاديث و پرهيز از خوش باورى به محدثان نمى ديدند.

اگرچه اخباريان به دليل تنويع حديث و نگارش كتاب هاى حديثى به علامه حلى تاختند كار او پذيرفته فقيهان, مجتهدان و اصوليان پس از او قرار گرفت و هم اكنون نيز فقها آثار ماندگار او را حفظ مى كنند و اصطلاحاتش را به كار مى برند, مگر شمارى اندك از اخباريان و اصوليان كه به نقد اين اصطلاحات پرداخته اند.1

پس از دوره علامه حلى, شهيد ثانى به ابداعات علمى علامه حلى بيشترين علاقه را داشت و معتقد بود كه در فقه و حديث بايد براساس اصطلاحات علم درايه سير كرد. او همان هدف علامه حلى را در پايبندى به احاديث و تنويع آن در سر داشت و معتقد بود براى شناخت حديث صحيح از غيرصحيح چاره اى جز اين مطلب ندارد و بلكه از علامه حلى نيز بسيار دقيق تر عمل مى كرد. او در حاشيه مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام بر شهيد اول در الدروس الشرعيه و علامه حلى در مختلف الشيعه خرده گرفته كه چرا حديث ابراهيم بن هاشم را صحيح ناميده اند.2 وى مدعى شد كه بايد در پايبندى به اصطلاحات كوشا بود و اگرچه قراين وجود دارد, نمى توان از آنها براى تعيين وثاقت بهره گرفت. لذا او را ممدوح دانسته و حديث او را حسن شمرده است, در حالى كه شهيد اول و علامه حلى در بسيارى از كتاب هايشان حديث او را صحيح ناميده اند. شهيد ثانى در مسالك الافهام درباره ابراهيم بن هاشم مى گويد: (ممدوحُ خاصةُ غير معدل)3 يعنى با اصطلاح (تقيه, ثبت, حجت, عين و صحيح)4 بدان گونه كه در الرعايه تصريح دارند, توثيق نشده, بلكه الفاظى در مدح او در دست نيست و تعديل نشده است. در مورد ديگر مى گويد: (جليل القدر, كثير العلم والرواية ولكن لم ينصوا على توثيقه مع المدح الحسن فقيه لم يبلغ حدّ الثقة وان كان ممدوحاً).5 و در جاى ديگرى فرموده: (من أهل الاصحاب واكبر الاعيان وحديثه من احسن مراتب الحسن)6 و در مورد ديگرى فرموده: (من الاجلاء الاعيان).7 همان طور كه تعبير آمده, وى از بزرگان اصحاب و كثير العلم و الروايه بوده است, ولى مشكل او اين است كه در كتاب هاى رجالى به گونه اصطلاحى توثيق نشده است.

شهيد ثانى را بايد از علامه حلى نيز سخت گيرتر دانست; زيرا شهيد ثانى سفرهاى علمى فراوانى داشته و از آفات احاديث نادرست به خوبى آگاهى داشته است. وى با دانشمندان اهل سنت كه در تنقيح احاديث مى كوشيده اند و علم درايةالحديث را در بيان منزلت هاى حديث تأسيس كرده بودند, آشنا بوده است. شهيد ثانى از كارآمدى مكتب اهل بيت(ع) غافل نبوده, ولى معتقد بوده كه بايد احاديث را از آنچه به نظر او صحيح نيست و نمى توان آنها را بر ديگران عرضه نمود, پيراست. همين روش شهيد باعث شد پسرش شيخ حسن عاملى (1011 ق) و نوه او سيدمحمد موسى عاملى (1009 ق) فقه خود را بر روايات صحيح اعلائى استوار كنند. در واقع شهيد ثانى پايه گذار مكتبى فقهى بود كه چيره دستى فقيه را در شناسايى سند روايات و روايان مشخص مى كرد. آرى شهيد ثانى در الرعاية مى نويسد حديث عليل حديث داراى مرض است و هركس كه خواسته باشد مرض هاى احاديث را بشناسد بايد كتاب تهذيب الاحكام را مطالعه كند; همان كتابى كه مصدر اصلى فقه تا دوره شهيد ثانى (965 ق) بلكه تا دوره محدث عاملى و تأليف وسائل الشيعه بوده است. شهيد ثانى پيروانى داشته كه سيره و روش او را در مورد نقادى احاديث درنظر داشته اند. ملااحمد اردبيلى (993 ق) در كتاب مجمع الفائدة والبرهان توجه فراوانى به كتاب هاى شهيد ثانى به ويژه مسالك الافهام داشته است. كمتر حديثى در كتاب مجمع الفائدة والبرهان آمده كه مرحوم ملااحمد اردبيلى منزلت و جايگاه آن را از نظر تنويع حديث و رتبه مشخص نكرده باشد, همان طور كمتر راوى در سلسله اسناد آمده مگر اينكه او اصرار دارد تا وثاقت و ضعف او را مشخص نمايد, همان گونه كه در مورد ابراهيم بن هاشم مى گويد: (الحسنة بابراهيم بن هاشم).

پس از اردبيلى فقيهانى بودند كه آنان را پيروان اردبيلى مى شمردند, ولى در واقع همه از پيروان شهيد ثانى بودند.

شيخ حسن عاملى فرزند شهيد ثانى موفق شد كتاب منتقى الجمان فى الاحاديث الصحاح و الحسان را تأليف كند. او گويى كتب اربعه را گلچين كرد و روايت هاى استدلال ناپذير را كنار زد. صحيح اعلائى از رواياتى است كه سلسله سند آنها ذكر شده و راويان آن ثقه اند و نيز دو رجالى هر راوى را توثيق كرده اند;8 در اينجا صحيح و حسن به همان معناى معروفشان به كار رفته است. افزون بر اين در مورد طبقات راويان, تصحيفات, تحريفات و تقدم و تأخيرهاى اسناد نيز نكات بسيار جالبى در اين كتاب وجود دارد. او تأليف اين كتاب را براساس همان تفكرات شهيد ثانى انجام داده است.

شيخ حسن عاملى در كتاب فقهى معالم الدين كه مقدمه اى در اصول دارد بر همين اساس سير كرد و روايات را به چهار بخش كرده است.9 همچنين در دوره سيدمحمد موسوى عاملى (1009 ق) نوه دخترى شهيد, از شاگردان ملا احمد اردبيلى در نجف بود. اين دو ارباب تراجم نوشتند و به سفر زيارت حضرت رضا(ع) نرفتند تا مبادا در دستگاه هاى حكومتى وارد شوند. او در مدارك الاحكام و نهاية المرام همين روش شهيد را به كار گرفت و به روايات صحيح اعلائى عمل كرد.

شيخ محمد عاملى (1030 ق) صاحب كتاب استقصاء الاعتبار فى شرح الاستنصار كه در كتاب هاى فقهى به فخرالدين ثانى و فخرالمحققين معروف است و آراى رجالى اش با عنوان شيخ محمد ياد مى شود, به شرح استبصار پرداخت. وى هر سندى را بررسى نمود و راويان آن را شناسايى كرد. پس از او فرزند و نوه اش راه آنان را ادامه دادند و مكتب شهيد ماندگار شد. البته در دوره شيخ بهايى (1030 ق) و علامه سيدمحمد باقر استرآبادى معروف به ميرداماد (1040 ق) درباره شناسايى سند تعديل هايى انجام شد; زيرا روش شهيد مورد نقد اخباريان و بلكه اصوليان قرار گرفت.

ضرورت تتبع درباره حديث

گستره اطلاعات شهيد ثانى در مورد احاديث نكاتى را مى نمايد كه كمتر در ساير كتاب ها يافت مى شود. از قواعدى كه شيعه در مورد نقل حديث تذكر داده, آن است كه گاهى يك روايت را محمدبن يعقوب كلينى در كافى با سند صحيح آورده كه همان حديث را شيخ طوسى با سند غيرصحيح ذكر كرده است; زيرا طوسى آن را از طريق ديگرى آورده كه كلينى آن طريق را لحاظ نكرده است و چون فقها بيشتر در مورد روايات فقهى با تهذيب الاحكام سر و كار داشته اند, حديث را بنابر نسخه تهذيب الاحكام لحاظ كرده اند و آن را ضعيف شمرده اند, در حالى كه اين حديث در نقل الكافى صحيح آمده است. شهيد در ذيل روايتى كه در دو كتاب فوق آمده مى گويد:

بدان كه طريق روايت در تهذيب الاحكام ضعيف است; زيرا در سلسله سند آن راويانى وجود دارند كه حال آنها شناخته شده نيست و ظاهر كلام اصحاب براساس همين حديث تهذيب الاحكام است; چون آن را ذكر كرده اند ولى به صحت متصف ننموده اند, بلكه آن را مجرد و برهنه از وصف آورده اند, ولى همين حديث را كلينى با ذكر طريق صحيح آورده, شيخ طوسى مى بايست آن را با همان طريق صحيح نقل مى كرده; زيرا شيخ طوسى متأخر از كلينى بوده است, پس سزاوار بود كه از او پيروى مى نمود. با وجود اين بسيار پيش آمده كه شيخ طوسى سند و طريق ديگرى را در روايت پيگيرى كرده است و لذا با سند صحيح آن را نياورده است. به همين دليل فقيهان هم به نقل شيخ طوسى اكتفا كرده اند و در فتاواى آنان خلل وارد شده است; زيرا روايت را به دليل ضعف رد كرده اند و اگر نقل كلينى را مى يافتند آن را صحيح توصيف مى كردند و بدان عمل مى نمودند. پس سزاوار است كه توجه به اين جهات داشته باشند. 10

فرموده شهيد ثانى كه بايد درباره حديث تتبع شود و بر نقل حديث از يك مصدر اكتفا نكرد از قواعد مهم عمل به احاديث است. امام خمينى در كتاب البيع يادآور شده كه طالبان علم نبايد بر نقل احاديث در كتاب هاى فقهى همچون جواهرالكلام و كتاب هاى شيخ اعظم انصارى تكيه كنند; چون گاهى آنها به حافظه خود اعتماد مى كرده اند, بلكه لازم است به منابع اولى مراجعه شود.

تضعيف روايات مضمر, مشترك و موثق

در تعريف حديث مضمر گفته اند كه نام معصوم در آن مشخص نيست, بلكه با ضمير به او اشاره شده است, مانند (قلت له) و (سئلت عنه). شهيد ثانى و قبل از او شهيد اول مضمر را مطلقاً حجت نمى دانند, ولى ساير فقها بين مضمرها تفصيل داده اند و گفته اند كه اگر راوى حديث مضمر از راويان بزرگ و شناخته شده باشد, چنان كه اضمار نمى كند مگر از امام معصوم, حديث مضمر او حجت است, ولى اگر راوى مضمر از راويان سرشناس و ثقه نباشد حديث مضمر او حجت نيست. با وجود اين, از ريشه هاى اصلى ضعف حديث است. شهيدين معتقدند كه إضمار مطلقاً باعث ضعف سند مى شود و در اين راه بسيار افراط كرده اند و بلكه مضمرات على بن جعفر از موسى بن جعفر را هم غير معتبر مى شمارند.

براى مثال در موردى شهيد ثانى با اشاره به روايتى مضمر از عبدالرحمن بن حجاج آن روايت را دلالت گر بر مقصود دانسته ولى آن را صحيح السند ندانسته است. وى با اشاره به آنكه در آن روايت به نام امام تصريح نشده سند آن را ناصحيح شمرده است; در اين حديث آمده:

سئلته عن رجل أعطى رجلاً ليقسّمه فى محاويج أو فى مساكين وهو محتاج أيأخذ لنسفه ولايُعلمه؟ قال: لا يأخذ منه شيئاً حتى يأذن له صاحبه.11

بنابر ظاهر در روايت از حضرت صادق يا كاظم(ع) سؤال مى شود; چون عبدالرحمن بن حجاج تنها از اين دو بزرگوار روايت مى كرده است. به همين دليل نيز گروهى از اصحاب بدان عمل مى كرده اند. همچنين بزرگى حال اين راوى و وثاقت او موجب گمان غالب مى شود كه سؤال شونده امام است, ولى به دليل وجود اين احتمال كه شايد مسئول غير امام باشد اشكال را باقى مى داند. اندك كسانى از اصحاب بوده اند كه دليل مخالفت با اين حديث را مقطوع نبودن آن دانسته باشند و همواره اعتراف مى كنند كه اين حديث صحيح است. علامه حلى روايت را در كتاب تحريرالاحكام آورده و از آن به صحيح تعبير كرده و فرموده: (صحيحة عبدالرحمان بن الحجاج عن الصادق(ع). اين عبارت بر اتصال حديث به معصوم(ع) شهادت مى دهد.21 البته شايد علامه حلى از جاى ديگرى به آن پى برده كه معروف و مشهور نبوده است.31

چناچه كه ملاحظه مى شود شهيد ثانى در روايت خدشه كرده و دليل آن را همان اضمار حديث ياد كرده است, ضمن آنكه اصطلاح مقطوع را به كار مى برد كه خلاف اصطلاح علماى درايه است; چون حديث (سئلته) مضمر است, نه مقطوع و شهيد خود در مورد اصطلاحات بسيار سخت گير بوده است, همان طور كه در مورد روايات ابراهيم بن هاشم اصرار دارد كه بايد آن را حسنه ناميد.

از مبانى رجالى و درايى شهيد ثانى كه نوه دخترى اش يعنى سيدمحمود موسوى عاملى (1009 ق) آن را نقد كرد همين مسئله است. وى در ذيل مسئله روايتى را نقل كرده است:

وفى الصحيح عن محمدبن اسحاق بن عمار قال: قلت له: رجل تزوج امرئه ودخل بها ثم ماتت… .

و آن گاه فرموده در اين روايت خللى به دليل اضمار وجود ندارد; زيرا معلوم است كه اين راوى از راويان ثقه و از بزرگان و برجستگان اصحاب است ـ بنابر آنچه نجاشى ذكر كرده است ـ و از غير امام(ع) روايت نمى كند.41

وى در جاى ديگرى فرموده است:

والاصل فى هذه المسئلة ما رواه الشيخ فى الصحيح عن الحلبى قال: سئلته عن رجلين… . 51

وى افزوده است كه اين روايت صحيح السند است, ولى علما و فقهاى متأخر آن را به دليل اضمار رد كرده اند; زيرا سؤال شونده در اين حديث ذكر نشده كه آن را مسئله اى بى ضرر ياد كرده است; زيرا شخصيتى همچون حلبى فقط از معصوم و امام روايت مى كند و علت اين گونه اضمارها روشن است; چون وقتى حلبى و غير او از راويان, چند حديث را از معصوم روايت مى كنند اول به نام روايت شونده (امام) اشاره مى كنند و آن گاه ضمير را به او ارجاع مى دهند, پس مى گويد: (وسئلته عن كذا وسئلته عن كذا) تا اينكه احاديث را ذكر مى كند, ولى وقتى كه محدثان پس از حلبى به نقل روايات آن راويان پرداختند آن روايات كه براساس باب جداگانه آورده بود, به اين اضمار مى انجامد و اين گونه اضمار ديگر پيشينه اى نداشته است.61

شيخ حسن عاملى نيز در مقدمه منتقى الجمان به اين بحث اشاره كرده است. او با اشاره به همين تحليل سيد سند براى وجه اضمار روايت مضمر از راويان بزرگ و برجسته را مورد وثاقت و حجت دانسته است.71

وى كلام شهيد ثانى را درباره احاديث مضمر نقد كرده است و از اين رو ثابت مى شود كه آنچه دكتر عبدالهادى فضلى در اصول علم الحديث به شيخ حسن عاملى نسبت داده اشتباه است; زيرا او مضمرات را با تفصيل پذيرفته است.

اشتراك راوى عامل ديگرى به شمار مى رود كه شهيد در ضعف سند بدان توجه كرده است, يعنى اشتراك عنوان راوى بين راوى ثقه و ضعيف. براى مثال, شهيد ثانى در بسيارى از موارد در شرح لمعه و مسالك الافهام روايات محمدبن قيس را به دليل اشتراك رد كرده است. محقق حلى نيز در شرائع الاسلام چنين مى كرده و روايات محمدبن قيس نيز تا دوره شهيد ثانى طرد مى شده است. او در الرعايه در ذيل (المتفق والمفترق) فرموده:

ييعنى متفق در اسم باشند ولى مفترق در شخص و فايده شناخت اين است كه خوف آن باشد كه دو شخص را يك نفر حساب كنند, مثل مواردى كه فقيهان و محدثان حديث را به طور مطلق از محمدبن قيس روايت مى كنند; چه اينكه محمدبن قيس مشترك بين چهار نفر است كه تنها دو نفر از آنان (محمدبن قيس اسدى ابونصر و محمدبن فيس بجلى ابوعبداللّه) ثقه اند كه هر دو از حضرت باقر و صادق (عليهما السلام) روايت مى كنند. يكى ديگر ممدوح است, بدون آنكه توثيق شده باشد و علماى رجال يادآور نشده اند كه او از چه كسى روايت مى كند. محمد بن قيس ديگرى نيز وجود دارد كه ضعيف است و تنها از حضرت باقر(ع) روايت كرده است. حجيت روايت در موردى كه اسم به طور مطلق مى آيد مشكل است و مشهور اصحاب ما اين روايت ها را در صورتى رد مى كنند كه مطلق آورده شده اند; چون احتمال دارد كه او همان راوى ضعيف باشد. با وجود اين شيخ ابوجعفر طوسى در بسيارى از موارد بدون توجه به اين نكته به روايات او عمل كرده است. گاهى نيز برخى از اصحاب در مورد برخى روايات با او به گمان شهرت عملى بر طبق آن حديث هماهنگ شده اند. از اين رو بنابر تحقيق بايد گفت كه اگر روايت از حضرت باقر(ع) باشد اين حديث مردود است; چون در اين صورت محمدبن قيس مشترك بين سه نفر است و احتمال اينكه او همان چهارمى هم باشد وجود دارد; چون طبقه او را ذكر نكرده اند و اگر روايت او از حضرت صادق(ع) باشد ضعف از او منتفى است; چون ضعيف از حضرت صادق(ع) روايت نكرده است, ولى احتمال دارد روايت او از بخش صحاح باشد; چون ممكن است يكى از آن دو ثقه باشد. اين وجه بنابر ظاهر است; چون دو نفر ثقه از بزرگان راويان هستند كه هر كدام اصلى در حديث دارند, به خلاف شخص ممدوح. همچنين احتمال دارد كه راوى محمدبن قيس ممدوح باشد تا روايت حسن باشد و در اين صورت بر آن مبتنى خواهد بود كه روايت حسن مقبول باشد و به آنچه گذشت آگاه باشد; چون بسيارى از فقيهان از آن غافل بوده اند و به دليل همين غفلت روايت او را رد كرده اند و آن را ضعيف دانسته اند و حال آنكه مطلب اين گونه نيست.81

شهيد ثانى در مسالك الافهام و الروضه بارها حديث محمدبن قيس را رد كرده است و درباره او فرموده: (مشترك بين الثقة والضعيف وغيرهما), (مشترك بين الثقة والضعيف), (مشترك بين الثقة والممدوح والضعيف) و (مشترك).19

موارد ديگرى از روايات مشترك وجود دارد كه در فهرست مسالك الافهام ذكر شده است.

سيدمحمد عاملى در مورد محمدبن قيس نيز با شهيد ثانى مناقشه دارد; چون شهيد ثانى او را رد كرده است; چون اشتراك رد مى كند, 20 در حالى كه پس از او اردبيلى (933 ق) و عاملى احاديث او را بررسى كرده اند. براى مثال در كتاب نكاح از نهاية المرام فرموده است:

وروى محمد بن قيس ايضاً فى الصحيح عن ابى جعفر عليه السلام قال قضى على عليه السلام فى رجل… .12

شهيد ثانى در مسالك الافهام به اين دو روايت محمدبن قيس طعنه زده و آن را ضعيف شمرده (مشترك بين الثقة والممدوح والضعيف) و شايد وجه مطلب اين باشد كه او را مشترك بين ثقه و ضعيف دانسته است, ولى اين اشكال دفع مى شود; چون از كتاب هاى رجالى استفاده مى شود كه محمدبن قيس در سلسله سندهاى اين گونه روايات همان محمدبن قيس بجلى ثقه است و قرينه بر اينكه او همان ثقه باشد, روايت عالم بن حميد از اوست.22 دانشمندان تا دوره شهيد ثانى همه روايات محمدبن قيس را رد كرده اند,32 ولى پس از او با نقادى ملااحمد اردبيلى روشن شده كه اين راوى اگر راوى از او عاصم بن حميد باشد, ثقه است; چون نجاشى تصريح كرده كه اين محمدبن قيس همان است كه كتاب قضاياى اميرالمؤمنين (ع) را روايت مى كند.42

عدم حجيت حديث موثق از نظر شهيد ثانى

حديث موثق حديثى است كه در طريق آن كسى باشد كه اصحاب بر توثيق او تصريح كرده اند, ولى عقيده او فاسد است; به دليل پيروى اش از فرق مخالف اماميه اگرچه شيعه باشد و مهم آن است كه اصحاب بر توثيق او تصريح كرده باشند; چون به توثيق مخالفان اعتبارى نيست و درباره عمل بدان شيخ طوسى به آن عمل كرده است,52 ولى محقق حلى و علامه حلى و پيروان آنها بدان عمل نكرده اند.62

شهيد ثانى و فقيهان پس از او حديث موثق را حجت نمى دانستند. سيدمحمد موسوى عاملى, شيخ عاملى و شيخ محمد عاملى همه از پيروان اويند. 72 ولى فقيهان چهارصد سال اخير بر عمل به حديث موثق اتفاق دارند و مرحوم آيت اللّه خوئى ادله حجيت خبر واحد را شامل آن مى داند.82

بررسى اصل ظريف بن ناصح

اصل ظريف بن ناصح كتاب دياتى است كه آن را به ظريف بن ناصح نسبت مى دهند و امام على(ع) آن را به خط مبارك خود نوشته يا بر كاتب خود املا فرموده است. امام اين اصل را دستورالعملى براى اميران و واليان قرار داده تا در شهرها و بلاد گوناگون براساس آن ديات را معين نمايند. شيعيان على ابن ابى طالب(ع) آن را نوشتند و گروهى بعد از گروه ديگر آن را به ارث بردند تا در عصر امام صادق(ع) آن را بر امام عرضه كردند. امام صادق(ع) نيز آن كتاب ديات را حق دانست و فرمود آن را على(ع) نوشت تا واليان و عاملان او بدان عمل كنند. امام صادق(ع) براى برخى از راويان فرمودند كه آن كتاب ديات صحيح است و براى ديگرى فرمود آن را روايت كنيد; زيرا آن كتاب صحيح است. اين كتاب به وسيله راويان و مشايخ حديث نسلى بعد از نسل ديگر نقل شده تا به عصر محدثان بزرگ و باعظمت شيعه يعنى مشايخ ثقات حديث رسيد.

شيخ كلينى نيز آن را در كتاب ديات الكافى آورده, آن را تقطيع كرده و هر عبارتى را در باب مناسب خود قرار داده است. شيخ صدوق نيز آن را در يك باب فقهى به طور كامل آورده است و شيخ طوسى آن را در يك جا آورده و در برخى ابواب هم آن را به طور متفرقه ذكر كرده است و افزون بر آن را در كتاب الاستبصار آورده است.29

حال اين اصل و كتاب ديات كه با هر دو عنوان از آن ياد مى شود به ظريف بن ناصح منسوب است; چون او در سلسله سند آن واقع شده كه با عنوان اصل ظريف بن ناصح و كتاب ديات معروف است. اصل, كتاب و جزوه اى را گويند كه روايات را بى واسطه از معصوم نقل كرده است.03

ظريف بن ناصح به تصريح علماى رجال ثقه بوده و همگان او را با الفاظ بسيار عالى ستوده اند.13 او طريق كتاب ديات است. كنيه او ابوالحسن و از اصحاب حضرت باقر(ع) و از حضرت صادق(ع) نيز روايت كرده است. 23 فقيهان نيز در قرون گذشته به اين اصل در كتاب هاى فقهى استشهاد كرده اند.

اما شهيد ثانى در مسالك الافهام و كتاب الروضه در سند آن خدشه كرده و آن را ضعيف شمرده است, شهيد ثانى با وجود آنكه بيش از ده طريق براى اين حديث وجود دارد, آن را ضعيف شمرده; چون در سلسله طريق هايى كه او بررسى كرده على بن حسن بن فضال وجود دارد. او واقفى است و به نظر شهيد ثانى اين گونه حديثى موثق است كه به نظر او حجيت ندارد. او در ذيل عبارت محقق حلى در شرائع الاسلام در بحث (وتثبت القسامة فى الاعضاء) فرموده:

… وفى طريقه ضعف وجهالة فى العمل بالاول أحوط وأقوى.33

و در مورد ديگرى فرموده:

ومستند رواية ظريف بن ناصح عن الصادق(ع) فى كتابه المشهور فى الديات قال: أفتى اميرالمؤمنين(ع) بأن فى شعر الجفن الاعلى ثلث دية العين وفى الاسفل نصف ديتها اذاشترا, وفى طريق الكتاب ضعف وجهالة وان كان مشهوراً بين الاصحاب.34

بى اعتنايى به شهرت

شهيد ثانى هرگز به شهرت وقعى نمى نهاد. او شهرت را جبران ضعف سند نمى دانست. وى در كتاب (الرعاية) در بحث حجيت خبر ضعيف به حجيت شهرت و اهميت جايگاه آن پرداخته است. او فرموده:

اما درباره روايت ضعيف اكثر فقهاى معتقد كه بدان نبايد مطلقاً عمل كرد; زيرا بنابر امر خداوند در قرآن درباره خبر فاسق بايد جست وجو كرد و از اين رو آن خبر مردود است, ولى عده اى ديگر از فقها آن را اجازه داده اند.

چنان كه گذشت كسانى مانند محقق حلى در المعتبر و شهيد اول در ذكرى الشيعه53 زمانى كه عمل به مضمون خبر موثق بين اصحاب مشهور باشد, بدان عمل مى كنند و حتى خبر ضعيف مشهور بين اصحاب را در جايى كه عمل به مضمون آن مشهور بين اصحاب باشد, بر خبر صحيح مقدم داشته اند, يعنى اگر خبر ضعيف موافق شهرت روايى باشد, يعنى تدوين و نگارش آن و روايت آن با لفظ واحدى يا الفاظ گوناگونى كه متغاير است ولى در معنا نزديك به همديگر است. يا شهرت عملى بر طبق آن وجود داشته باشد, يعنى در كتاب هاى فقهى بر طبق آن عمل كرده باشد, ضعف آن جبران مى شود; زيرا در اين صورت گمان به صداقت راوى افزون مى شود. همان طور كه بنابر مذاهب فرق گوناگون مثل سخنان ابى حنيفه, شافعى, مالك و احمد ثابت مى شود, با نقل اهل و پيروان و محدثان, در حالى كه آنها در نظر ما اماميه ضعيف مى باشند و به حدّ تواتر نرسيده اند.

اردبيلى (993 ق) در كتاب مجمع الفائدة والبرهان بارها تصريح كرده كه شهرت عملى ضعف سند را نمى تواند جبران كند. او در بحث كفايت غسل از وضو كه فقها براساس مرسل محمدبن ابى عمير آن را فقط در مورد غسل جنابت دانسته اند آن را رد كرده و در مقابل به صحيح حكم بن حكيم و محمدبن مسلم عمل كرده, با آنكه فقيهان از آن اعراض كرده اند. شهيد ثانى نيز در بحث (حق ّ المارّة) مرسل محمدبن ابى عمير را با آنكه شهرت عملى بر طبق آن وجود دارد رد كرده و به قواعد كلى دال بر منع حليت مال مردم تمسك كرده, در حالى كه فقها آن را مرسل و در حكم صحيح و يا ضعيف جبران شده به شهرت مى دانند. علامه محمدباقر وحيد بهبهانى در حاشيه مجمع الفائدة والبرهان بارها اين مبناى محقق اردبيلى را مناقشه كرده است, چنان كه در كنگره اردبيلى نيز مقاله هايى در اين مورد نوشته شده است. پس از اردبيلى سيدمحمد عاملى (1009 ق) و شيخ حسن عاملى (1011 ق) نيز شهرت را انكار كردند و بر آن وقعى ننهادند. لذا علامه بهبهانى در حاشيه مدارك الاحكام بارها به اين مطلب اشاره كرده است. شهرت از دوره عاملى ها متروك وانهاده شد و با ظهور شيخ بهايى و ميرداماد ديگر بار مورد توجه فقها واقع شد و كسى در آن چهارصد سال بدان اعتنا نكرد جز آيت اللّه خوئى كه از سبك و روش شهيد ثانى و صاحب مدارك الاحكام متأثر بود و شهرت را هم از نظر صغرا و هم از نظر كبرا به نقد كشيد و اعراض اصحاب را موجب وهن حديث ندانست. 63

بررسى متن روايات براساس قواعد كلى فقه

شهيد ثانى متن روايات را با كمك و مطابقت قواعد كلى شناسايى و بررسى مى كند. مراد از قواعد كلى كلياتى است كه اثبات آن در فقه محرز شده و شايد فقيهان آن را به منزله موافقت و مخالفت سنت ياد مى كنند. محمدبن ادريس حلى بارها در السرائر قواعد كلى را با عنوان (اصول المذهب) ياد كرده است. براى مثال درباره تحقق نكاح براى شخص سكران و مست, محقق حلى در شرائع مى فرمايد: (وفى السكران الذى لايحصّل تردّد أظهره انه لايصح). شهيد ثانى شرط صحت عقد را قصد معناى آن دانسته و به بطلان نكاح در صورتى معتقد شده كه سكر موجب بطلان و زوال عقل شود و قصد را از بين ببرد, همانند ساير عقودى كه از مذكر و مؤنث يكسان است. چنين مسئله اى مقتضاى قواعد شرعى است, ولى بنابر روايتى اگر بعد از افاقه آن عقد را اجازه دهد, عقد صحيح خواهد بود. محمدبن اسماعيل بن بزيع اين حديث را به گونه صحيح السند روايت كرده است. بنابراين روايت, اگر بعد از افاقه عقد را اجازه دهد صحيح خواهد بود. اتفاقاً شيخ طوسى در النهاية و پيروان او به اين حديث عمل كرده اند. 73 شهيد ثانى نيز پس از نقل آن فرموده كه عمل شيخ طوسى بدان به دليل عذر بوده است; چون حديث صحيح السند است, ولى مخالفت ديگران بدان جهت بوده كه اين حديث با قواعد شرعيه مخالفت دارد.83 نمونه اى ديگر كه شهيد ثانى در كتاب نكاح ذكر كرده, مسئله اى است كه شخصى چند دختر دارد و يكى را به تزويج شخصى درآورد و آن گاه درباره آنكه عقد شده اختلاف باشد. در اين مورد حديثى رسيده كه بنابر آن اگر مرد دختران را ديده ادعاى پدر درست است و اگر آنها را نديده ادعاى پدر كافى نيست و نكاح باطل است. 39

شهيد درباره اين مسئله فقها را در سه دسته مى داند: دسته اى چون شيخ طوسى و پيروان او كه به اين حديث عمل كرده و بر ظاهر آن اگرچه مخالف قواعد كلى جمود نموده اند, عده اى چون محقق حلى و علامه حلى كه آن را تنزيل و توجيه نموده اند و عده اى نيز چون ابن ادريس حلى كه آن را مطلقاً رد كرده اند و به قواعد كلى مراجعه نموده اند. شهيد نيز قواعد كلى را تقرير فرموده و همان عمل ابن ادريس را بهتر شمرده; چون عقد بر دختر معينى واقع نشده در حالى كه آن, شرط در صحت عقد است.04

بازتاب روش شهيد ثانى (منتقدان)

به نظر مى آيد دقت هاى زياد شهيد ثانى باعث شد فقه دچار محدوديت هايى در دليل سنت شود; همان مطلبى كه باعث شد اخباريان به شدت بر مجتهدان و اصوليان تاخت و تاز كنند.

الف) اخباريان; محدث استرآبادى (1034 ق)

پس از شهادت شهيد ثانى در سال 965 قمرى با فاصله اندكى محدث اخبارى ملاامين استرآبادى (1304 ـ 1037 ق) ظهور كرد. او كه داماد ميرزا محمد استرآبادى (1028 ق) بود روش اخبارى خود و هجمه و حمله به اصوليان و مجتهدان را شروع كرد. دوران شكوفايى علمى او پس از شهيد ثانى بود. وى خصوصاً نوشته هاى شيخ حسن عاملى را به خوبى ملاحظه مى كرد. بنابر آنچه علامه سيدمحمد خوانسارى در روضات الجنات14 نقل مى كند ميرزا محمدعلى استرآبادى صاحب منهج المقال در پيدايى افكار محدث استرآبادى تأثير داشته است. اگرچه بررسى علل پيدايى اخبارى ها مجالى ديگر مى طلبد, به نظر مى آيد حركت شهيد ثانى در شناسايى سخت گيرانه حديث باعث شد ميرزا محمدعلى استرآبادى در رجال خود شيوه خاصى را در پيش گيرد, بلكه اين شيوه را ابداع كند و بعدها در دامادش نيز تأثير بگذارد. ميرزا سه كتاب رجالى تأليف كرد: منهج المقال كه مفصل ترين كتاب است و به كتاب (رجال كبير) معروف است, الوسيط كه به (ملخص المقال) معروف است و الوجيز كتاب مفصل او كه علامه محمدباقر بهبهانى (1205 ق) بر آن تعليقه نوشته و به تعليقه وحيد بهبهانى معروف است. استرآبادى در ملخص المقال نصوص رجالى قدما را بسيار ظريفانه دسته بندى و ذكر كرده و آنها را از تكرار پالايش نموده است. همان كتاب متن جامع الرواة محمدبن على اردبيلى قرار گرفت. شيوه جديدى كه استرآبادى در رجال در پيش گرفت شيوه استفاده از قراين در توثيق راويان بود; درست در مقابل همان مطلبى كه شهيد ثانى در مورد راويان سخت مى گرفت. شهيد ثانى معتقد بود كه توثيق راويان جز با الفاظ خاص آن هم نصوص رجاليان ميسر نيست و توثيق به شيوه تكيه بر قراين به وسيله ميرزامحمدعلى استرآبادى پى ريزى شده و او كتاب منهج المقال را نوشته است. در واقع اولين پيامد شيوه سندشناسى شهيد ثانى پيدايى شيوه توثيق راويان براساس قراين بود, در حالى كه شهيد ثانى هيچ گونه قرينه اى را در توثيق راوى دخيل نمى داند. ميرزا محمدعلى استرآبادى در توثيق راويان بر قراين گوناگون تكيه مى كرد و به همين جهت شيخ حسن عاملى (1011 ق) در مقدمه كتاب منتفى الجمان از پدرش تعجب كرده كه چگونه عمر بن حنظله را ثقه شمرده24 و در كتاب الرعايه فرموده اگرچه در كتاب هاى رجالى درباره او توثيقى وارد نشده, من وثاقت او را از جاى ديگرى به دست آورده ام.

او در ذيل حديث مقبوله عمربن حنظله فرموده است: اگرچه اصحاب در او به جرح و تعديل تصريح نكرده اند, حال او نزد من روشن است; زيرا توثيق او را از جاى ديگرى استفاده مى شود. به همين دليل ملااحمد نراقى (1245 ق) در مستندالشيعه در ذيل حديث فرموده: اگرچه سيدعلى طباطبايى صاحب رياض المسائل در آن سلسله سند, مناقشه كرده و آن را ضعيف شمرده, مشكلى در سند آن وجود ندارد; چون داوود بن حصين ثقه است و او را به وقف متهم كرده اند, ولى نجاشى او را توثيق كرده است34 و عجيب آنكه سيدمحمد موسوى عاملى او را ثقه شمرده و حديث او را صحيح دانسته است.44 مرحوم آيت اللّه خوئى كه همچون شهيد ثانى بر قراين اعتماد نمى كند در مورد عمربن حنظله و مقبوله او سخنانش را داراى اضطراب مى داند و در كتاب الاجتهاد والتقليد و معجم رجال الحديث او را ضعيف شمرده و قراين چندگانه دال بر توثيق او را رد كرده است, ولى در مصباح الاصول فرموده چون مورد پذيرش تمام فقهاست لذا بدان عمل مى شود. 54

دو پيامد ديگرى كه همزمان با پديده اول خود را نشان داد و آثار منفى آن بدتر از آثار مثبت آن بود پيدايى اخبارى ها بود. مسلك اخبارى كه در اين دوره پديد آمد اسم خود را از همان روش محدثان متقدم شيعه همچون كلينى (328 ق) و صدوق (381 ق) گرفته است, ولى پيروان اين مسلك روش تندى را در پيش گرفتند. شايد افراط آنان نتيجه برخى تفريطهاى سندشناسى شهيد و خصوصاً فرزند و نوه اش بوده باشد. ملاامين استرآبادى در پى مشاهده غربال شدن احاديث به وسيله شهيد ثانى و خصوصاً شيخ حسن عاملى و سيمحمد موسوى عاملى به مقابله با مجتهدان و اصوليان پرداخت و بر آنان تا سرحد تكفير تاخت. از نظر ما او به خاطر پروا از مقام شهادت شهيد ثانى نمى توانست به گونه صريح به شهيد ثانى انتقاد كند. از اين رو درصدد جسارت برنمى آمد, ولى با شيخ حسن عاملى و سيدمحمد موسوى عاملى بلكه با علامه حلى درافتاد. او علامه را به دليل نوآورى هايش كوبيد. تنويع حديث و تأليف در علم اصول گوشه اى از امواج حمله استرآبادى بوده است. استرآبادى خود را از محيط علمى اصفهان و نجف دور كرد تا در مكه و مدينه و در محيط سنى ها بتواند فراغت خاص و به دور از هياهوى ديگران شايد دو كتاب خود را بنويسد و اصوليان و مجتهدان را كه در رأس آنها علامه حلى و شهيد ثانى بودند به باد انتقاد بگيرد. از نظر ما تندروى هاى برخى اصوليان كه ياد كرديم در پيدايى اخبارى گرى نقشى بسزا داشته است و آن تندروى ها آنان را در ورطه افراط انداخت.

از كتاب هاى معروف فقهى كه اخباريان البته اخباريان ميانه رو تأليف كرده اند كتاب الحدائق الناضره تأليف محدث معروف شيخ يوسف بحرانى (1186 ق) است. امتيازات كتاب او بر كسى مخفى نيست و فقها در چهارصد سال اخير همه از آن بهره برده اند و خصوصاً تتبع او در اخبار و روايات و بررسى تصحيفات و تحريفات و حل معضلات روايات و مشكلات متن روايات و خصوصاً حل تعارض و علاج الحديث شهره آفاق است. بحرانى در بررسى اقوال و ادله اصحاب نهايت اتقان علمى را داشته است, ضمن آنكه اصطلاحات اهل درايه و اصول اصوليان را به شدت و حدت به كار برده, اما در بُعدى ديگر به شهيد و دو ولد او يعنى شيخ حسن و سيدمحمد تاخته است. او از آن دو به صاحبان المعالم و المدارك ياد مى كند. انتقاد اصلى صاحب الحدائق در اين كتاب و نيز در لؤلؤة البحرين ترجمه معالم64 به همين مطلب برمى گردد كه چرا اين بزرگواران اعتبار روايت را فقط در گرو سند حديث مى دانند, در حالى كه مى توانيم از راه هاى ديگر نيز به صدور و صحت و اعتبار روايت پى برد. او در مقدمه الحدائق الناضره مجموعه اى از قراين را ذكر مى كند كه اين قراين نمى تواند موجب علم به صدور روايت از معصوم شود. البته مخفى نماند كه قبل از او شيخ حر عاملى (1104 ق) در خاتمه وسائل الشيعه اين گونه قراين را ذكر كرده است و نه تنها اين حركت شهيد ثانى و پيروان او بازتابى بسيار تند در ميان اخباريان داشت بلكه اصوليان نيز غافل از نقادى آن نماندند.

چنان كه گذشت ميرزا محمدعلى استرآبادى (1028 ق) در منهج المقال روش شهيد را در سخت گيرى توثيق راويان مورد انتقاد قرار داد و راه جديدى را نيز ارائه كرد. البته استرآبادى چون رجالى بود فقط در مورد توثيق راويان با شهيد درگير شد, اما در همان عصر اصوليان و مجتهدان زبردستى بودند كه روش شهيد ثانى و پيروان او را تعديل مى كردند. از جمله آنها شيخ بهائى (1030 ق) بود. او خود را به گونه مستقيم درگير اخبارى ها نمى كرد; چون در ابتداى ظهور اين حركت بود, ولى با روش شهيد ثانى درگير شد. او در كتاب مشرق الشمسين74 فصلى را به ذكر قراين اختصاص داد; قرائنى كه موجب مى شود از وجود آن به صدور حديث از معصوم پى ببريم. اين قراين مورد توجه اخباريان نيز واقع شد و محدث عاملى (1104 ق) در خاتمه وسائل الشيعه و شيخ يوسف بحرانى (1186 ق) در مقدمه الحدائق الناضره آن را ذكر كرده اند.

ب) اصوليان

1. شيخ بهائى و ميرداماد

محمدبن الحسين بن عبدالصمد عاملى (1030 ق) معروف به شيخ بهائى پس از دوره شهيد ثانى اولين فقيهى بود كه در سندشناسى و راوى شناسى سبك جديد را به كار گرفت. او با تكيه بر قراين در مورد توثيق راويان و خصوصاً صدور روايات كوشيد. شيخ بهائى در كتاب مشرق الشمسين مجموعه اى از قراين را ذكر كرده كه باعث اطمينان به صدور روايت از معصوم مى شود. 48 اين قراين كه هسته اصلى آن ويژگى هاى راويان و يا اصول و كتاب هايى بود كه روايات را نقل كرده بودند مورد توجه فقها پس از او هم قرار گرفت. محدث عاملى صاحب وسائل الشيعه (1104 ق) در خاتمه وسائل الشيعه بخشى از اين قراين را ذكر كرده, بلكه قراين ديگرى نيز بر آن افزوده است. پس از او مرحوم شيخ يوسف بحرانى (1186 ق) در مقدمه الحدائق الناضره آن قراين را آورده است كه در زير مى آيد:

ييكم. ذكر يك حديث با چند سند در يك اصل;

دوم. ذكر حديث با يك سند در چند اصل;

سوم. ذكر حديث در جوامع سه گانه متقدمان;

چهارم. نقل حديث به وسيله اصحاب اجماع;

پنجم. عرضه حديث بر امام معصوم;

ششم. عمل فقها به روايت;

هفتم. عمل فقهايى ملث سيدمرتضى و ابن ادريس به خبر و حديث;

هشتم. نقل حديث مرسل به وسيله محمدبن ابى عمير و اصحاب اجماع.

شيخ بهائى پايه گذار گردآوردن قراين در مورد تقويت روايت بود. او اگرچه به اصطلاحات فقها در دوره متأخر و تنويع حديث پايبند بود و كتاب الحبل المتين و كتاب مشرق الشمسين را بر همان اساس تأليف و منزلت روايات را معين كرد, از گردآورى قراين براى اعتبار سازى روايات دريغ نكرد و براين اساس خبر موثق يعنى منقول از راوى غير دوازده امامى را حجت شمرد و با اين عمل طيف وسيعى از روايات را در محدوده حجيت گنجاند كه از گردونه حجيت خارج شده بودند.

وى فتاواى خاص در فقه نيز دارد, از جمله در بيان استحباب سوره از شيخ طوسى در نهايه و ابن جنيد و سلار و محقق در المعتبر و علامه حلى در منتهى المطلب پيروى كرده, ولى از فتواى مشهور خارج نمى شود. او در الحبل المتين نوشته:

واعلم أن الاحاديث الدالة على الاستحباب وان كانت أصح سنداً وأوضح دلالة إلا أن الاولى عدم الخروج عمّا عليه معظم الأصحاب. 49

چنان كه پيداست وى درباره سند روايات بسيار دقت داشت كه از اصطلاحات علامه حلى و فقهاى پس از وى پا را فراتر نگذارد, ولى در اعتبار روايات بر نكاتى تأكيد دارد. او بر مراسيل صدوق در اوايل الحبل المتين اصرار كرده است, همان طور كه درباره اعتبار مراسيل محمدبن ابى عمير بلكه اصحاب اجماع پافشرده است. او در مشرق الشمسين تصريح مى كند كه مرسلات محمدبن ابى عمير حجت است, در حالى كه شهيد و اصحاب او به شدت با روايات مرسل برخورد كرده اند. به هرحال نگرش شيخ بهائى باعث شد تا فقيهانى كه در اصفهان رشد كرده بودند به سمت و سويى بروند كه شيخ الطائفه در كتاب هاى روايى خود رفته بود و خبر محفوف به قراين را حجت بدانند.

2. علامه محمدباقر استرآبادى (ميرداماد)

او در فقه در زمره فقيهان است. آراى او در بحث رضاع مطرح است. او اصرار داشت كه روايات ابراهيم بن هاشم را صحيح بداند, در حالى كه شهيد بر حسنه بودن آنها اصرار مى كرده است; بدان دليل كه ايشان مجموعه اى از قراين درباره ابراهيم بن هاشم را باعث توثيق او مى شمارد.

3. آقا جمال خوانسارى (1125 ق)

صاحب كتاب الحواشى على الروضة در اين حاشيه حديثى رجالى از شهيد ثانى را مورد نقد قرار داده است. در مقاله اى مستقل در شماره 26ـ25 از مجله فقه, اختلافات مبانى او با شهيد ثانى بررسى شده است. عنوان مقاله وثوق صدورى و وثوق سندى است. شهيد ثانى فقيهى سند محور و آقاجمال خوانسارى فقيهى صدور محور بوده اند.

4. وحيد بهبهانى

نويسنده كتاب الفوائد الحائريه نيز با مكتب حديثى شهيد ثانى مقابله مى كرد. او به نقد سرسخت اخبارى گرى و سخت گيرى افراطى در پذيرش روايات پرداخت, همان طور كه رساله هاى گوناگونى را در رد اخباريان نوشت, رساله هايى را در نقد روش شهيد و پيروان او تحرير كرد و روش اعتماد بر قراين در تصحيح حديث را پايدار نمود. وى مدعى شد كه اعتبار سندى تنها راه اعتبار حديث آن نيست, بلكه راه هاى گوناگونى وجود دارد كه آنها را در الفوائد الحائريه آورده است. 50

وحيد بهبهانى برخى آراى شهيد و پيروان او رواياتى همچون بى اعتنايى به شهرت روايى و عملى و نيز رد روايات موثق را نقد جدى مى كرد و همان انتقاد مكرر محدث بحرانى در الحدائق الناضره و لؤلؤة البحرين را واگويى مى نمود; اصوليان به هر روايتى استشهاد مى كنند كه به نفعشان باشد آنان سند آن را تصحيح مى كنند و هرجا روايتى به ضرر آنها و برخلاف مراد آنها باشد در آن مناقشه مى كنند. اين عمل بسيارى از اوقات درباره يك روايت حتى از امام صادق(ع) است. علامه وحيد بهبهانى اين شيوه افراطى در پذيرش احاديث را كه پس از صاحب معالم و همچنين صاحب مدارك شايع شده بود, برخلاف مبناى پذيرفته عالمان و فقيهان و محققان شيعه مى دانست, آن گونه كه اكثريت به حجيت خبر موثوق به معتقد هستند; تفاوت نمى كند اين وثوق از راه وثاقت راوى به دست آمده باشد يا از راه قراين ديگر. به همين جهت مرحوم علامه وحيد بهبهانى بر منهج المقال استرآبادى و مدارك الاحكام تعليقه دارد. او در تعليقه خود بر منهج المقال در گردآورى و توثيق راويان كوشيده, همان طور كه در تعليقه اش بر مدارك الاحكام در مورد تضعيف بسيارى از راويان و نقد روايات تجديدنظر نموده و آن را نقادى كرده است. همين عمل را در حاشيه مجمع الفائدة والبرهان انجام داده كه از شهيد ثانى متأثر است.

او در عبارتى از كتاب الفوائد الحائريه مى نويسد:

ثم اعلم أنه قد شاع بعد صاحبى المعالم والمدارك انهم يطرحون أخبارنا المعتبرة التبى اعتبرها فقهائنا القدماء بل والمتأخرون أيضاً كما بينته وأثبته فى التعليقة ـ طرحاً كثيراً سبب انهم لايعتبرون من الامارات البرجالية سوى التوثيق وقليل من اسباب الحسن وبسبب ذلك اختل اوضاع فقهم وفتاواهم وصار بنائهم على عدم ثبوت المسائل الفقهيه غالباً وذلك فاسد لان… .

وهذه الاساب اعتبرها الفقهاء فى كتبهم الاستدلالية واهل الرجال فى علم الرجال فلابد من معرفتها وملاحظتها لئلا يطرح الاخبار المعتبرة الكثيرة ولا يخالف طريقة فقهاء الشيعه القدماء والمتأخرين منهم ولا يبقى فى التحية والتردد فى معظم المسائل الفقهيه.51

5. ملااحمد نراقى (1425 ق)

برخى فرزند فقيه برجسته ملامهدى نراقى (1206 ق) صاحب كتاب مستندالشيعه و اللوامع در فقه را از شاگردان وحيد بهبهاى ياد كرده اند, در حالى كه وى برخلاف پدرش مهدى از شاگردان وحيد بهبهانى نبوده است. از آن دو به (نراقيين) نيز تعبير مى كنند. ملااحمد نراقى استاد شيخ اعظم انصارى بود و شيخ سه سال از محضر او بهره مند شد. احمد در عوائدالايام رساله اى در حجيت خبر واحد دارد و معتقد است هرچه در كتب حديثى مشهور وجود دارد معتبر است مگر احاديثى كه مخالف مشهور باشد. شيخ انصارى درباره نظريه او فرموده:

واما القائلون بالاعتبار فهم مختلفون من جهة ان ّ المعتبر منها كل ما فى الكتب المعتبرة كما يحكى عن بعض الاخباريين أيضاً وتبعهم بعض المعاصرين من الاصوليين25 بعد استثناء ما كان مخالفاً للمشهور.35

ملااحمد نراقى حاشيه اى بر الروضة البهيه دارد كه در آنجا بسيارى از آرا و مبانى شهيد ثانى را نقد كرده است.

رجاليان (ميرزا محمدعلى استرآبادى (1028 ق) نخستين كس از طائفه رجاليان است كه به روش شهيد ثانى و فرزندان او انتقاد مى كرده است. عدول از روش شهيد و ابداع روش جديدى در علم رجال موجب شد تا سبكى جديد در رجال بر روى فقها گشوده شود. او در رجال خود براى توثيق راويان از قراين بهره مند مى شد و قراين را نيز در توثيق راويان دخيل مى دانست. استرآبادى با نگارش كتاب منهج المقال باعث شد بسيارى از راويان مهمل و مجهول كه فقيهان آنها را به دليل عدم ذكر نامشان در كتاب هاى رجال ضعيف شمرده اند از حيطه جهالت و اهمال خارج كند و اسباب توثيق اينان را فراهم آورد. او در اين زمينه در گردآورى قراين كوشيد و كتاب منهج المقال را تأليف كرد.

1. تحريرات فى الاصول, ج 6, ص 390; الحدائق الناضره, ج 1, ص 14; ولايت فقيه در اسلام, ج 1, ص 252.

2. مسالك الافهام, ج 6, ص 44.

3. همان, ص 45.

4. صاحب الحدائق الناضره و علامه خواجوئى در حاشيه مشرق الشمسين بر صحيح بودن حديث او اصرار دارند.

5. مسالك الافهام, ج 8, ص 15.

6. همان, ج 9, ص 76.

7. همان, ج 10, ص 20.

8. توضيح المقال, ص 245; مقياس الهداية, ج 1, ص 155; معجم مصطلحات الرجال والدرايه, ص 87.

9. معالم الاصول, ص 200.

10 . مسالك الافهام, ج 7, ص 1065.

11. تهذيب الاحكام, ج 6, ص 352; وسائل الشيعه, ج 12, ص 206.

21. تحرير الاحكام, ج 1, ص 162.

31. مسالك الافهام, ج 3, ص 138.

41. نهاية المرام, ج 1, ص 133.

51. وسائل الشيعه, ج 16, ص 605.

61. نهاية المرام, ج 1, ص 211.

71. منتقى الجمان, ج 1, ص 40; الطهاره, ح 1, ص 322 (شيخ انصارى); الحدائق الناضره, ج 1, ص 479; ج 23, ص 625.

18 . الرعايه, ص 169.

19 . مسالك الافهام, ج 6, ص 128, 222; ج 10, ص 532; ج 13, ص 71; ج 15, ص 357; ج 8, ص 85, 475; ج 9, ص 303; ج 10, ص 103 و 332; ج 12, ص 523; ج 14, ص 345, 368 و 483; ج 15, ص 389; ج 8, ص 312; ج 10, ص 662; ج 15, ص 503.

02. مسالك الافهام, ج 6, ص 128 و 222; ج 10, ص 532; ج 13, ص 71; ج 15, ص 357; ج 8, ص 85; ج 9, ص 303; ج 10, ص 103 و 332; ج 12, ص 523; ج 14, ص 345 و 368 و 483; ج 15, ص 389; ج 8, ص 312; ج 10, ص 462; ج 15, ص 502; الروضه, ج 9, ص 109; ج 10, ص 143 و 168.

12. وسائل الشيعه, ج 15, ص 20.

22. نهاية المرام, ج 1, ص 403; مدارك الاحكام, ج 6, ص 174; ج 5, ص61.

32. غاية المراد, ج 1, ص 338; كشف الرموز, ج 12, ص 534.

42. زبدة البيان, ص 455; معجم الفائده والبرهان, ج 7, ص 30; رياض المسائل, ج 2, ص 53; معجم رجال الحديث, ج 17, ص 173; مبانى تكمله المنهاج, ج 2, ص 162; الحدائق الناضره, ج 22, ص 396; الفوائد الرجاليه, ج 4, ص 138.

52. العدة فى اصول الفقه, ج 1, ص 336.

62. الرعاية, ص 73.

72. معالم الاصول, ص 200.

82. مصباح الاصول, ج 2, ص 200.

29 . مقدمه مرآة العقول, ج 2, ص 380 و 359; الكافى, ج 7, ص 311 و 326 و 327 و 330 و 342; من لايحضره الفقيه, ج 4, ص 57; تهذيب الاحكام, ج 10, ص 258.

03. الذريعه, ج 2, ص 161.

13. جمع الرجال, ج 5, ص 117.

23. رجال نجاشى, ص 209, 553; رجال الشيخ, ص 127; الفهرست, ص 86, 363; خلاصة الرجال, ص 91; معجم رجال الحديث, ج 9, ص 173.

33. مسالك الافهام, ج 15, ص 209; المبسوط, ج 7, ص 223; الخلاف, ج 5, ص 312; النهاية, ص 741; المهذب, ج 2, ص 501.

43. مسالك الافهام, ج 15, ص 403; الكافى, ج 7, ص 330; من لايحضره الفقيه, ج 4, ص 57; تهذيب الاحكام, ج 10, ص 258; وسائل الشيعه, ج 19, ص 218.

53. المعتبر, ج 1, ص 29, ذكرى الشيعه, ج 1, ص 49.

63. مصباح الفقاهه, ج 1, ص 2; مصباح الاصول, ج 2, ص 141; قواعد الحديث, ص 109; قواعد الفقيه, ص 64; دانش دراية الحديث, ص 101; تحريرات فى الاصول, ج 3, ص 221.

73. النهاية, ص 468; المهذب, ج 2, ص 196; المقنع, ج 1, ص 102.

83. مسالك الافهام, ج 7, ص 99.

39 . الكافى, ج 5, ص 412; من لايحضره الفقيه, ج 3, ص 267; تهذيب الاحكام, ج 7, ص 393; وسائل الشيعه, ج 14, ص 222.

04. مسالك الافهام, ج 7, ص 106; السرائر, ج 2, ص 573; النهاية, ص 468; المهذب, ج 2, ص 196; الجامع للشرائع, ص 436.

14. روضات الجنات, ج 1, ص 71.

24. منتقى الجمان, ج 1, ص 19.

34. مستند الشيعه, ج 2, ص 516; مالك الاصام, ج 2, ص 84.

44. مدارك الاحكام, ج 3, ص 34; مناسه الحرام, ج 1, ص 235.

54. مصباح الاصول, ح 3, ص 409; معجم رجال الحديث, ج 7, ص 97 و ر.ك: بحوث فى الاصول, ج 7, ص 370; دانش درايه الحديث, ص 170.

64. لؤلؤة البحرين, ص 41.

74. مشرق الشمسين, ص 79.

48 . مشرق الشمسين, ص 79.

49 . الحبل المتين, ج 2, ص 360 (چاپ جديد).

50 . الفوائد الحائريه, ص 141 و 487 و 223.

51 . الفوائد الحائريه, ص 224.

25. وسائل الشيعه, ج 18, ص 52 و 75; الحدائق الناضره, ج 1, ص 25; هداية الابرار, شيخ حسن كركى, ص 17.

35. فوائد الاصول, ج 1, ص 241.